



حرکت در عمق معارف

درآمدی بر عرفان اسلامی

محمد علی روزبهانی

اشاره

عرفان اسلامی، یکی از شاخه‌های زیبا و بسیار شگرف معارف اسلامی است که در عین وسعت و خیره‌کنندگی، یکی از بحث‌برانگیزترین جریان‌های فکری تاریخ اسلام به شمار می‌آید. از این رو ظرفیتی بسیار و وقتی شایسته می‌خواهد تا بتوان عرفان ناب اسلامی را به روشنی از میان شیوه‌ها و فرقه‌های انحرافی و همچنین تهمت‌ها و بدبینی‌های ناروا جدا ساخت و عرفان را با جوهره حقیقی آن که همانا کلام منزله وحی -قرآن کریم- و سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام است شناساند.

عرفان و تصوف

عرفان یکی از علومی است که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت. بر خلاف فلاسفه، محدثین، متکلمین، ادبا و شعرا و... عرفان به جز طبقه فرهنگی که مانند علوم دیگر ایجاد کرده بود، یک طبقه اجتماعی به نام متصوفه را تأسیس کرد که هر چند مدعی حرکت بر موازین شرع و سنت بودند، اما در بسیاری از اوقات با ابداع آداب و احکامی خاص، به عنوان یک فرقه اجتماعی به هم پیوسته در جامعه مسلمین شناخته شدند. در تاریخ فرهنگ اسلامی به کسانی بر می‌خوریم که اطلاق نام صوفی بر آن‌ها رواست، اما به هیچ روی نمی‌توان آن‌ها را عارف دانست؛ مانند حسن بصری (م. ۱۱۰ ه.ق) و ابراهیم ادهم (م. ۱۶۱ ه.ق) و از سوی دیگر

**برای رسیدن به آگاهی عرفانی
باید مراحل سیر و سلوک را طی
کرد و علم، محصول عمل است.**

**به تعبیر علامه طباطبائی رحمته الله علیه:
«عرفان، مذهبی در برابر مذاهب
دیگر نیست؛ بلکه راهی از راه‌های
پرستش و عبور از ظواهر دینی
به بواطن آن و تعالی از طور
عقل به وادی آن راه معرفتی
یعنی معرفتی ذوقی، باطنی و
شهودی است.»**

قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و خدا بیان می‌کند. در عرفان عملی توضیح داده می‌شود که «سالک» برای رسیدن به قله منبع انسانیت، یعنی «توحید» باید از کجا آغاز کند و چه منازل و مراحل را به ترتیب ببیماید و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود. از این رو این بخش از عرفان، علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. عرفان عملی همانند علم اخلاق از «چه باید کرد»ها بحث می‌کند؛ با این تفاوت که:

۱- سیر و سلوک عرفانی پویا و متحرک است، بر خلاف اخلاق که ساکن است. یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصد و از منازل و مراحل که سالک باید به ترتیب طی کند تا به سر منزل نهایی برسد. از نظر عارف، بی‌هیچ شکی، برای انسان «صراط» وجود دارد و آن صراط را باید ببیماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی کند و رسیدن به منزل بعدی بدون گذر از منزل قبلی ناممکن است. ولی در اخلاق فقط سخن از یک سلسله فضائل از قبیل راستی، عدالت، عفت، احسان و غیره است که روح باید به آن‌ها مزین گردد، بدون این‌که ترتیبی

می‌گوید: «عرفان از تفریق (جداسازی ذات از شواغل)، نفی (تکائیدن و دست بر افشاندن بر آثار آن شواغل)، ترک (رهاکردن همه چیز) و رفض (درگذشتن) آغاز می‌شود و در جمع عمق پیدا می‌کند که عبارت است از جمع شدن صفات برای ذات مرید صادق، و به واحد ختم می‌شود و آن‌گاه ماندن و ایستادن است».^۶

ویژگی‌های عمده مکتب عرفان

عرفان به عنوان یک مکتب و مسلک خاص دارای ویژگی‌هایی است که مختص این مکتب به شمار می‌رود. این ویژگی‌ها به صورت بسیار خلاصه به این شرح است:

۱. برای رسیدن به آگاهی عرفانی باید مراحل سیر و سلوک را طی کرد و علم، نتیجه و محصول عمل است.
۲. اعتقاد به حقیقت جهان خارج و وحدت واقعی این حقیقت و این‌که حقیقت ظاهری دارد و مظاهری که کثرت در این ظاهر و مظاهر است و نیز باطنی دارد که در آن حقیقت محض با وحدت کامل خود، از هرگونه تفرقه و کثرتی منزله است.
۳. اعتقاد به اصالت ارتباط حضوری و شهودی میان انسان و حقیقت، درعین قبول علم‌های حصولی.
۴. باور و اعتقاد به یک حقیقت واحد عینی که هدف هر عارف، وصول به آن و اتحاد و فنای در آن است.
۵. رابطه ممتاز انسان با حقیقت کلی جهان و امکان «وصول» و «اتحاد» و «فنا»ی وی در آن حقیقت و «بقا»یش با آن.
۶. اعتقاد به ریاضت و مجاهده.
۷. تکیه بر مسأله عشق به عنوان یک عنصر اصلی و اساسی در حیات عارف.^۷

تفاوت عرفان عملی و اخلاق

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری. عرفان عملی عبارت است از آن

کسانی را می‌توان یافت که به معنای حقیقی کلمه عارف بوده‌اند، اما صوفی نامیدن آن‌ها صحیح نیست؛ مانند ملا حسین قلی همدانی، میرزا جواد ملکی تبریزی، شاه‌آبادی، علامه طباطبائی و امام خمینی رحمته الله علیه.^۱ از دیدگاه استاد مطهری رحمته الله علیه اهل عرفان هرگاه با عنوان اجتماعی‌شان یاد شوند، اغلب با عنوان «متصوفه» یاد می‌شوند. استاد مطهری در این باره می‌گوید: «و البته همواره - خصوصاً در میان شیعه - عرفایی بوده و هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند و در عین حال عمیقاً اهل سیر و سلوک عرفانی می‌باشند. و در حقیقت عرفای حقیقی این طبقه‌اند، نه گروه‌هایی که صدها آداب از خود اختراع کرده و بدعت‌ها ایجاد کرده‌اند».^۲

تعریف عرفان

درفرهنگ فارسی معین چنین آمده است: «عرفان به کسر اول در لغت به معنی شناختن و دانستن بعد از نادانی، و شناختن و معرفت حق تعالی است... عرفان (به مفهوم عام) و قوف به دقایق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری...؛ عرفان (به معنای خاص) یافتن حقایق اشیا به طریق کشف و شهود است».^۳

طبق تعریف دکتر سید جعفر سجادی، عرفان یعنی شناسایی و مراد شناسایی حق است و نام علمی است از علوم الهی که موضوع شناخت آن حق و اسما و صفات اوست.^۴ طبق تعریفی از قیصری، از عرفای قرن ششم، زمانی که آرام آرام عرفان انتظام می‌یابد، چنین آمده است: «عرفان عبارت است از علم به حضرت حق سبحان از حیث اسما و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگنای قید و بند جزئیت و پیوستن به مبدأ خویش و انصاف وی به نعت اطلاق و کلیت».^۵ ابن سینا در نمط نهم اثر معروفش «الاشارات و التنبیهات» درباره عرفان

در کار باشد که از کجا آغاز شود و به کجا بینجامد.

۲- عناصر روحی اخلاقی محدود به معانی و مفاهیمی است که اغلب، آن‌ها را می‌شناسند؛ اما عناصر روحی عرفانی بسی گسترده‌تر است. در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصر به یک «سالک راه» در خلال مجاهدت و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند.

عرفان در مقایسه با زهد و عبادت

مرحوم جلال‌الدین همایی می‌گوید: «در میان اشخاص عامی و درس‌خوانده هر دو، کم‌تر کسی است که فرق حقیقی مابین سه لقب، یا سه اصطلاح عابد و زاهد و عارف را به خوبی و درستی دانسته باشد و آن‌ها را با یکدیگر اشتباه نکند.»^۸ به همین دلیل که عرفا در ظاهر امر با عابدان و زاهدان شباهتی دارند و از دیرباز تشخیص و تمیز آن‌ها از همدیگر لازم به نظر می‌رسیده است. این سینا در نمط نهم اشارات می‌گوید: «زاهد» نام کسی است که از متاع و خوشی‌های زندگی اعراض و دوری کند. و «عابد» نام کسی است که به انجام عبادت مانند قیام و صیام و امثال آن‌ها مواظبت نماید. و «عارف» نام خاص کسی است که فکر خود را به قدس جبروت متوجه سازد و پیوسته از پرتوهای نور حق در سر خود، برخوردار باشد و گاهی بعضی از اینان با بعضی دیگر ترکیب می‌شوند. زهد نزد غیر عارف نوعی معامله است، گویی در برابر کالای دنیوی، کالای زهد نزد غیر عارف نوعی معامله است، گویی در برابر کالای دنیوی، کالای اخروی می‌شود، زهد نزد عارف نوعی تنزه و پاک‌سازی از چیزهایی است که سر و درون او را از حق باز می‌دارد و تکبیر و بی‌اعتنائی است بر هر چیزی که غیر حق است. عبادت نزد غیر عارف نوعی معامله است، گویی به خاطر اجر و ثوابی که در آخرت خواهد گرفت اما عبادت در نزد عارف

عرفان عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و خدا بیان می‌کند. در عرفان عملی توضیح داده می‌شود که «سالک» برای رسیدن به قله منیع انسانیت، یعنی «توحید» باید از کجا آغاز کند و چه منازل و مراحل را به ترتیب بپیماید و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود.

ریاضتی است برای همت‌ها و قوای متوهمه و متخیله نفس او تا با تعویذ و خو دادن، آن‌ها را از دام غرور به سوی خدا بکشاند.^۹

تفاوت عرفان نظری و فلسفه

عرفان در بخش دیگر خود- عرفان نظری- به عنوان یک علم که بر پایه شهود استوار است، به تفسیر هستی می‌پردازد. عرفان نظری همانند فلسفه الهی در مقام توضیح و تفسیر هستی، برای خود موضوع، مسائل و مبادی معرفی می‌کند. استدلال‌ات عقلی فلسفی مانند مطالبی است که به زبانی نوشته شده باشد و با همان زبان اصلی مطالعه شود، ولی استدلال‌ات عرفانی مانند مطالبی است که از زبان دیگر ترجمه شده باشد. یعنی عارف آنچه را که با دیده دل و با تمام وجود خود شهود کرده است، با زبان عقل توضیح می‌دهد. نوع بینش فیلسوف با عارف متفاوت است. فیلسوف می‌خواهد جهان را فهم کند، یعنی می‌خواهد تصویری صحیح و نسبتاً جامع و کامل از جهان در ذهن خود داشته باشد. از نظر فیلسوف، حد اعلای کمال انسان به این است که جهان را آن‌چنان که هست با عقل خود دریابد، به طوری که جهان در وجود او وجود عقلانی بیابد و او جهانی شود عقلانی. ولی عارف به عقل و فهم کاری ندارد و می‌خواهد به کنه و حقیقت هستی که خدا است برسد و متصل گردد و آن را شهود نماید. از نظر عارف، کمال انسان به این نیست که صرفاً در ذهن خود تصویری از هستی داشته باشد، بلکه به این است که با قدم سیر و سلوک، به اصلی که از آن‌جا آمده است باز گردد و دوری و فاصله را با ذات حق از بین ببرد و در بساط قرب از خود فانی و به او باقی گردد. ابزار کار فیلسوف، عقل و منطق و استدلال است؛ ولی ابزار کار عارف، دل و مجاهده و تصفیه و تهذیب و حرکت و تکاپو در باطن است.^{۱۰}

ملاهادی سبزواری در تمایز میان عرفا و فلاسفه و متکلمین چنین گفته است: «وصول محققان به حقیقت یا تنها با فکر است و یا تنها با تصفیه درونی و یا با هر دوی آن‌ها. آنان که از هر دو وسیله فکر و تصفیه باطن بهره می‌گیرند، فلاسفه اشراقی یا اشراقیون‌اند. گروهی که تنها به تصفیه درون می‌پردازند، صوفیه (عرفا) و کسانی که تنها بر اساس عقل و اندیشه کار می‌کنند، اگر مقید به شرع باشند، متکلم و گرنه فیلسوف مشائی‌اند.»^{۱۱}

عرفان و شریعت اسلام

علامه طباطبایی در تعبیری از عرفان چنین می‌گوید: «غریزه واقع‌بینی و حرکت به سوی یک رشته درک‌های معنوی



و معرفت و درک ناپایداری جهان ماده و ماسوای الاهی و لذت فهم و تجربه لذت‌های پایدار او را به سوی یک جذبۀ عرفانی بر اثر لذت روحانی-معنوی به سوی عالم بالا سوق و سیر می‌دهد تا از رهگذر معرفت شهودی به بندگی خدا و عبودیت از راه مهر و محبت، نه امید ثواب و ترس از عقاب واصل گردد.^{۱۲} و به تعبیر علامه جعفری: «عرفان اسلامی، گسترش و اشراف نورانی «من انسانی» بر جهان هستی است، به جهت قرار گرفتن «من» در جاذبه کمال مطلق که به لقاء الله منتهی می‌گردد».^{۱۳}

عرفان، لب بلکه لب اللباب دین و شریعت اسلام است و حلقه وصل انسان به خدا در یک رابطه و تعلق عمیق است که با تجلی، اشراق، لمعات غیبی و نفحات رحمانی تفسیر پذیر است و به تعبیر دیگر علامه طباطبایی: «عرفان، مذهبی در برابر مذاهب دیگر نیست؛ بلکه راهی از راه‌های پرستش و عبور از ظواهر دینی به بواطن آن و تعالی از طور عقل به وادی آن راه معرفتی یعنی معرفتی ذوقی، باطنی و شهودی است».^{۱۴} دربارهٔ چنین عرفانی است که علامه حسن‌زاده آملی می‌نویسد: «جامعه بی‌عرفان، کالبد بی‌جان است و علم عرفان، انسان‌ساز است که حقیقت عروج نفس به معرفت حق تعالی است و عرفان اصیل اسلامی را منطق وحی و روایات صادره از اهل بیت عصمت و طهارت جایز شمرده‌اند».^{۱۵}

در مورد چنین عرفان برخاسته از وحی و شریعت است که حضرت امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «ای برادر عزیز! به تو سفارش می‌کنم که مبادا به آن عارفان و حکیمان بدگمان شوی؛ زیرا آن‌ها از شیعیان خالص علی بن ابی‌طالب و اولاد معصومش علیهم السلام بوده و پیرو راه و متمسک به ولایت آنان هستند و مبادا به سخنان ناصواب که درباره آن‌ها گفته می‌شود گوش داده و خود را از برکات آنان محروم کنی».^{۱۶}

علامه طباطبایی نیز در تبیین ضرورت وجود عرفان در معارف اسلامی چنین می‌نویسد: «... از این روایات به دست می‌آید که ورای معارف و حقایق الاهی مرتبه‌ای فوق مرتبه بیان لفظی وجود دارد که اگر آن‌ها از آن مرتبه تعالی تنزل داده و در سطح بیان لفظی آورده شوند، عقل‌های عادی آن‌ها را نمی‌توانند بپذیرند؛ زیرا این معارف را از زاویه دید خودشان، یا خلاف ضرورت می‌پندارند یا مخالف و منافی با بیانی

می‌دانند که برای آن‌ها عنوان شده و عقل آن‌ها را پذیرفته است. در این جا معلوم می‌شود که کیفیت و راه درک حقیقت این معارف غیر از راه ادراک عقلی و فکری است».^{۱۷}

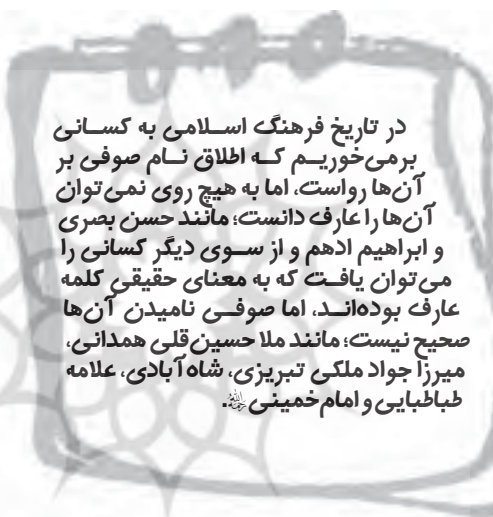
استاد شهید مطهری درباره ادعای ضدیت عرفان با اسلام چنین گفته است: «مسأله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته‌اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند، به شرط آن‌که با زبان و اصطلاحات آن‌ها آشنا باشد، اشتباهات زیادی ممکن است بیابد، ولی تردید هم نخواهد کرد که آن‌ها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته‌اند».^{۱۸}

متأسفانه هنوز هم عده‌ای دچار این توهم هستند که جنبه فقهی دینداری از جنبه عرفانی آن جداست و عده‌ای مدعی روشنفکری که برداشتی خام از فکر و فرهنگ جدید غرب داشته‌اند و تحت تأثیر سکولاریسم رایج در اندیشه‌های غربی، می‌خواهند بگویند که می‌توان شریعت و فقه را جدی نگرفت و از راه عرفان منهای شریعت، دیندار بود. استاد محقق، دکتر یحیی یثربی می‌نویسد: «من به عنوان یک محقق در عرفان اسلامی، به طور قاطع می‌گویم که در همه متون عرفانی ما، حتی اشاره‌ای هم نمی‌توان یافت که به بی‌اعتنایی عرفا به شریعت، دلالت داشته باشد. همه عارفان نه تنها به فقه و شریعت بی‌اعتنا نبوده‌اند، بلکه حتی به رعایت مستحبات و مکروهات شریعت نیز تأکید کرده‌اند» به قول سنایی:

جز به دست و دل محمد صلی الله علیه و آله نیست

حل و عقد خزینه اسرار

برای نمونه، ابو نصر سراج طوسی (فوت ۳۷۸ ه.ق) در کتاب معروف «اللمع فی التصوف» چنین گفته است: «طبقات صوفیه نیز



در تاریخ فرهنگ اسلامی به کسانی برمی‌خوریم که اطلاق نام صوفی بر آن‌ها رواست، اما به هیچ روی نمی‌توان آن‌ها را عارف دانست؛ مانند حسن بصری و ابراهیم ادهم و از سوی دیگر کسانی را می‌توان یافت که به معنای حقیقی کلمه عارف بوده‌اند، اما صوفی نامیدن آن‌ها صحیح نیست؛ مانند ملا حسین قلی همدانی، میرزا جواد ملکی تبریزی، شاه آبادی، علامه طباطبایی و امام خمینی علیه السلام.

پیامبر اکرم ﷺ آرامش و دلخوشی خود را در نماز می‌دید: «قره عینی فی الصلاة»، و این شوق او تا جایی بود که قدم‌هایش بر اثر قیام شبانه ورم می‌کرد و حضرت علی علیه السلام وقتی به نماز می‌ایستاد، همه چیز حتی وجود خود را از یاد می‌برد.

همه بحث‌ها در تاریخ تصوف در این بوده که عرفای اسلام گاه بیش از تکالیف شرعی، برنامه عملی برای خود داشتند. آنان علاوه بر انجام واجبات و ترک محرمات و رعایت مستحبات و مکروهات، حتی از مباحات هم پرهیز کرده، کم می‌خوابیدند، کم می‌خوردند و امثال این‌ها.

از نظر معتقدات، با فقها و اصحاب حدیث متفق‌اند؛ علوم آن‌ها را می‌پذیرند و در معانی و رسوم مخالفتی ندارند، مشروط بر این که آنان را، به دور از بدعت و تأثیر هوا و هوس، شایسته پیروی و اقتدا یابند. همه علوم فقها و اصحاب حدیث را همچون خود آنان می‌پذیرند و اگر کسی از صوفی، به لحاظ درایت و فهم، به مرتبه آنان نرسد و احاطه علمی ایشان را نداشته باشد، وقتی که در احکام شرعی و حدود و سنن، دچار اشکال گردد، به آنان مراجعه می‌کند. اگر از آنان اجماع و اتفافی در مسأله مورد نظر بینند، همان را می‌پذیرند و در صورت اختلاف، اخذ به «احسن» و «اولی» نموده و آن را که به احتیاط در دین و تعظیم فرمان

الاهی و اجتناب از نواهی شرعی، نزدیک‌تر باشد، ترجیح می‌دهند و هرگز در اندیشه یافتن «رخصت»ها و تأویلات و ترفه و توسعه و رکوب شبهات نیستند؛ برای این که این‌ها را بی‌اعتنایی به دین مبین و تخلف از احتیاط می‌دانند. این است آن چه ما، از مذاهب صوفیه و رسومشان در کاربرد علوم ظاهره و مبذوله و متداوله، میان فقها و اصحاب حدیث می‌شناسیم.^{۱۹}

دلایل عرفا بر لزوم پیروی از شریعت^{۲۰}

۱. ریاضت: اساس عرفان بر سلوک استوار است و سلوک، چیزی جز ریاضت نیست و ریاضت هم جز با اعمال و رفتار تحقق نمی‌یابد. وقتی سالک باید عمل کند، کدام عمل بهتر از عمل به شریعت خواهد بود؟ به کدام دلیل یک سالک می‌تواند به جای روزه، نماز، حلال و حرام شریعت، برنامه عملی دیگری داشته باشد؟ اعمال شریعت با فطرت و تربیت ما هم پیوند داشته و در ایجاد معنویت و صفای باطن بیش از کارهای دیگر اثر خواهند داشت. همه بحث‌ها در تاریخ تصوف در این بوده که عرفای اسلام گاه بیش از تکالیف شرعی، برنامه عملی برای خود داشتند. آنان علاوه بر انجام واجبات و ترک محرمات و رعایت مستحبات و مکروهات، حتی از مباحات هم پرهیز کرده، کم می‌خوابیدند، کم می‌خوردند و امثال این‌ها. اما هرگز چنین نبوده که کسی بدون ریاضت و اعمال سنگین، ادعای عارف بودن و سلوک عرفانی داشته باشد! و بدتر و بی‌منطق‌تر آن که کسی حتی در حد واجبات و محرمات اهل عمل نبوده و در عین حال خود را عارف بشمارد!



۲. شوق بندگی: همه اهل سلوک برآنند که سالک از همان قدم‌های اول با آثار سلوک آشنا می‌شود. اگرچه هدف نهایی و مقصد و مقصود اصلی اهل سلوک، لقاءالله است که در مراحل بعد از فنای ذات تحقق می‌یابد؛ اما عارف سالک در هر قدمی از سلوک نیز به نتیجه مناسب آن قدم دست می‌یابد. همین دریافت نتیجه و مشاهده آثار اعمال، ذوق بندگی و عمل را در سالک شدت می‌بخشد و او را روز به روز، به عبادت و بندگی راغب‌تر می‌کند؛ تا جایی که عبادت، تنها دلخوشی او به شمار می‌رود. چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ آرامش و دلخوشی خود را در نماز می‌دید: «قره عینی فی الصلاة»، و این شوق او تا جایی بود که قدم‌هایش بر اثر قیام شبانه ورم می‌کرد و حضرت علی علیه السلام وقتی به نماز می‌ایستاد، همه چیز حتی وجود خود را از یاد می‌برد.

۳. شریعت، عامل رهایی: نجم‌الدین رازی (مرگ ۶۵۴ه.ق) می‌گوید: «در دبیرستان شرایع انبیا، اول الف و باء شریعت ببااید آموخت که هر امری از اوامر شرع، کلید بندی از بندهای آن طلسم اعظم است. چون به حق هر یک در مقام خویش قیام نمودی، بندی از طلسم گشاده شود و نسیمی از نفحات الطاف الاهی، از آن راه به مشام جانت رسد... چون بدین جاده (شریعت) قدم به صدق نهی، الطاف ربوبیت، در صورت استقبال، به حقیقت دستگیری قیام نماید...»^{۲۱}

۴. شریعت، حظ و بهره جنبه خاکی انسان است: عبادت‌های ظاهری، حظ و نصیب جنبه ظاهری ما است. عارف که به جهان باطن و درون وارد شده و در پرستش حق، باطنی هماهنگ با تکوین دارد، با عبادات ظاهری نیز ظاهر او با باطنش همگام می‌گردد. امام خمینی^{۲۲} این نکته را از مرحوم شاه‌آبادی چنین نقل می‌کند: «عبادات، سرایت دادن ثنایت حق، به جنبه و مقام جسمانی و مادی انسان است، همان‌گونه که بطن‌ها و مراتب دیگر وجود انسان همانند «عقل»، «قلب» و «صدر» حظ و بهره

خود را از معرفت و ثنای حق داشته باشد و همین مناسک و اعمال، حظ بدن است. روزه، ثنای حق به صمدیت و قدوسیت است و نماز ثنای ذات مقدس حق است به جمیع اسما و صفات»^{۲۲}. بنابراین هرگز نباید ترک شود؛ و گرنه ظاهر با باطن هماهنگ نخواهد بود.

۵. شریعت؛ تنها راه تسلط بر نفس اماره: یکی از هدف‌های اصلی سلوک، رام کردن نفس اماره است. ابن سینا هم رام کردن نفس اماره را یکی از سه هدف اصلی ریاضت دانسته است. او نیز نخستین عامل رام کردن نفس را عبادت همراه با تفکر و تأمل شمرده است. رام کردن نفس، کاری دشوار است؛ چنان‌که پیامبر اسلام ﷺ نفس را دشمن‌ترین دشمن انسان^{۲۳} نامیده و مبارزه با آن را «جهاد اکبر»^{۲۴} دانسته است. دشواری کار از آن‌جاست که «نفس اماره» جزء ذات بشر است، نه یک عارضه بیرونی. رهایی از نفس اماره تنها از راه عبادت و اخلاص در بندگی فراهم می‌آید.

منازل و مقامات در عرفان

عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، منازل و مقاماتی را قائل هستند که به طور عملی باید طی شوند و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقت و دستیابی به حقیقت غیرممکن می‌شود.

عرفان با حکمت الهی وجه مشترکی دارد و وجوه اختلافی. وجه مشترک این است که هدف هر دو «معرفه الله» است، اما وجوه اختلاف این است که از نظر حکمت الهی، هدف خصوص معرفه الله نیست، بلکه هدف، معرفت نظام هستی است آن‌چنان‌که هست. معرفتی که هدف حکیم است، نظامی را تشکیل می‌دهد که البته معرفه الله رکن مهم این نظام است، ولی از نظر عرفان هدف منحصر به معرفه الله است.

از نظر عرفان، معرفه الله معرفت همه چیز است، همه چیز در پرتو معرفه الله و از وجهه توحیدی باید شناخته شود و این‌گونه شناسایی فرع بر معرفه الله است. همچنین معرفت مطلوب حکیم، معرفت فکری و ذهنی است؛ مانند معرفتی که برای یک ریاضی‌دان از تفکر در مسائل ریاضی پیدا می‌شود. ولی معرفت مطلوب عارف، معرفت حضوری و شهودی است، نظیر معرفتی که برای یک آزمایشگر در آزمایشگاه حاصل می‌شود. حکیم، طالب علم‌الیقین است و عارف، طالب عین‌الیقین. وسیله‌ای که حکیم به کار می‌برد عقل و استدلال و برهان است؛ اما وسیله‌ای که عارف به کار می‌برد، قلب و تصفیه و تهذیب و تکمیل نفس است. حکیم می‌خواهد دوربین ذهن خود را به حرکت آورد و نظام عالم را با این دوربین مطالعه کند، اما عارف می‌خواهد با تمام وجودش حرکت کند و به کنه و حقیقت هستی برسد و مانند قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد، به حقیقت پیوندد.

کمال فطری انسان از نظر حکیم در فهمیدن است و کمال فطری انسان از نظر عارف در رسیدن است. از نظر حکیم، انسان ناقص مساوی است با انسان جاهل و از نظر عارف، انسان ناقص مساوی است با انسان دور و مهجور مانده از اصل خویش^{۲۵}.

عارف که کمال را در رسیدن می‌داند، نه در فهمیدن، برای وصول به مقصد اصلی و عرفان حقیقی، عبور از یک سلسله منازل و مراحل و مقامات را لازم و ضروری می‌داند و نام آن را «سیر و سلوک» می‌گذارد. در کتب عرفانی درباره این منازل و مقامات به تفصیل بحث شده است. در پایان این نوشتار برای آشنایی بیش‌تر بخشی از نمط نهم کتاب اشارات - کتاب نفیس ابن سینا که در اواخر عمر خویش گرایش‌های عرفانی یافته بود - آورده می‌شود.

در نمط نهم از فصل ششم کتاب اشارات چنین آمده است: «کسی که واسطه بودن حق را روا می‌داند، از جهتی مورد رحمت است؛ چه آن‌که او طعم لذت و ابتهاج و سرور به حق را نچشیده تا آن را بزرگ شمارد و خواستار آن باشد؛ او فقط با لذات ناقص آشنا است و به این لذات ناقص اشتیاق دارد، و از غیر آن‌ها غافل است. مثل او نسبت به عارفان، مثل کودکان نسبت به افراد کامل و کارآموده است، چه آن‌که آنان وقتی از لذات مورد توجه سالمندان غفلت می‌کنند و منحصر به لذات بازی می‌پردازند، از سالمندان که از لذات بازی درمی‌گذرند و اعراض می‌کنند و به غیر آن‌ها می‌پردازند، تعجب می‌کنند. همچنین کسی که در اثر نقص چشم از مشاهده بهجت حق ناتوان است (به لذت‌های دروغین پایبند می‌شود) و با ناراحتی آن‌ها را در

«مسأله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که عرض خاص داشته‌اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند، به شرط آن‌که با زبان و اصطلاحات آن‌ها آشنا باشد، اشتباهات زیادی ممکن است بیابد، ولی تردید هم نخواهد کرد که آن‌ها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته‌اند.»

حکیم می‌خواهد دوربین ذهن خود را به حرکت آورد و نظام عالم را با این دوربین مطالعه کند، اما عارف می‌خواهد با تمام وجودش حرکت کند و به کنه و حقیقت هستی برسد و مانند قطره‌ای که به دریا می‌پیوندد، به حقیقت پیوندد.

کمال فطری انسان از نظر حکیم در فهمیدن است و کمال فطری انسان از نظر عارف در رسیدن است.



عرفا برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، منازل و مقاماتی را قائل هستند که به طور عملی باید طی شوند و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقت و دستیابی به حقیقت غیر ممکن می‌شود.

دنیا ترک می‌کند فقط برای آن‌که چند برابر آن‌ها را در آینده به دست آورد. او خدا را فقط برای این می‌پرستد که در آخرت به قدر کافی از آن‌ها به وی ارزانی دارد و (هنگام برانگیختن) به طعام لذیذ و نوشابه گوارا و زنان زیبا دست یابد. برای او چشم‌داشتی در دنیا و آخرت جز لذات شکم و پایین تنه نیست. و آن کس که با هدایت قدس (و جهان مجرد بینا شده است) از لذت حق باخبر است؛ او روی خود را به سمت آن متوجه ساخته و به آن کس که از رشد و هدایت حق بازداشته شده و به غیر و ضد او توجه کرده با دلسوزی می‌نگرد، هر چند آن‌چه را که غیر عارف با تلاش خود می‌طلبد، بر حسب وعده حق به وی داده خواهد شد.^{۲۶}

وی در فصل هفتم این‌گونه ادامه می‌دهد: «نخستین درجه حرکات و سلوک عارفان، آن چیزی است که خود عارفان آن را «اراده» می‌نامند، و آن چیزی است که بر کسی که با یقین برهانی مستبصر شده یا با ایمان قلبی تصدیق پیدا کرده عارض می‌گردد. و آن میل و رغبت و چنگ زدن به بند استوار است، و در نتیجه سر و باطن او به عالم قدس حرکت می‌کند تا به روح اتصال برسد. و چندی که درجه او این است، او مرید خوانده می‌شود.»^{۲۷}

و در فصل هشتم می‌گوید: «سپس او به ریاضت نیازمند است. و ریاضت

متوجه سه هدف است: اول، دور ساختن غیر حق از راه حق؛ دوم، تابع ساختن نفس اماره به نفس مطمئنه تا قوای تخیل و وهم به سوی توهّمات مناسب با امر قدسی کشیده شوند و از توهّمات مناسب جهان زیرین و خاکی روی گردان شوند؛ سوم، لطیف ساختن درون برای تَبّه و آگاهی...»^{۲۸}

او در فصل چهاردهم می‌نویسد:

«عارف دلیر است و چگونه نباشد، و حال آن‌که او از مرگ نمی‌هراسد؛ عارف بخشنده است، و چگونه بخشنده نباشد، که او از محبت باطل و نعیم دنیا به دور است؛ او از گناهان درمی‌گذرد و چگونه نگذرد، که او بزرگ‌تر از آن است که ذلت و خواری بشری او را از جای به در برد؛ او کینه‌ها را فراموش می‌کند و چگونه کینه‌ها را فراموش نکند، زیرا یاد او مشغول به حق است»^{۲۹}.

امید است که این سطور توانسته باشند معیاری در تشخیص عرفان اسلامی از عرفان‌های دروغین و کاذب ارائه کند و چراغی باشد روشن‌کننده برای تشخیص عرفان اسلامی مبتنی بر شریعت از عرفان‌های سکولار و منهای فقه و شریعت که خدعه‌ای شیطانی است برای خمار ساختن فطرت خداجوی انسان‌ها و دارویی

است مرگ‌آور جهت سرپوش نهادن بر تشنگی و غربت قدیمی انسان خاکی از ساحت پاک بارگاه ربوبی.

پی‌نوشت‌ها

۱. علی شیروانی، دین عرفانی و عرفان دینی، دارالفکر، قم، تابستان ۸۰، ص ۲۰-۱۹؛
۲. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، ص ۱۷۹، فروردین ۷۹، ص ۸۴؛
۳. محمد معین، فرهنگ فارسی، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶، ص ۲۲۹۲؛
۴. سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۳۰؛
۵. قیصری، رساله توحید و نبوت و ولایت، مقدمه فصل ۱؛
۶. ابن سینا، الاشارات و التنبیها، مترجم: حسن ملک‌شاهی، سروش، تهران، ۱۳۸۵، ص ۴۵۳؛
۷. سید یحیی یربلی، فلسفه عرفان، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲، ص ۶۳-۳۳؛
۸. جلال الدین همایی، مولوی نامه، ج ۱، تهران، ص ۴۲۹؛
۹. ابن سینا، همان، ص ۴۵۳؛
۱۰. مرتضی مطهری، همان، ص ۹۱؛
۱۱. ملاهادی سبزواری، شرح منظومه، بخش حکمت، چاپ سنگی تهران، حاشیه ص ۷۳؛
۱۲. علامه سید محمد حسین طباطبایی، شیعه در اسلام، تهران، ص ۱۰۴، با اندکی تصرف؛
۱۳. محمد تقی جعفری، عرفان اسلامی، مؤسسه نشر کرامت، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۱؛
۱۴. علامه سید محمد حسین طباطبایی، همان، ص ۱۰۴؛
۱۵. علامه حسن‌زاده آملی، هزار و یک کلمه، ج ۲، کلمه ۲۸۳، ص ۳۸۷؛
۱۶. امام‌خیمینی رحمته‌الله، مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاة، ص ۷۲؛
۱۷. علامه سید محمد حسین طباطبایی، رساله الولاة، ص ۹، با اندکی دخل و تصرف؛
۱۸. مرتضی مطهری، همان، ص ۹۳؛
۱۹. ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، چاپ مصر، ص ۱۰؛
۲۰. سید یحیی یربلی، جایگاه شریعت در قلمرو عرفان، کتاب نقد، شماره ۳۵، تهران، تابستان ۸۴، ص ۹۶؛
۲۱. نجم الدین رازی، مرصادالعباد، تهران، ص ۷۴؛
۲۲. امام‌خیمینی رحمته‌الله، اسرارالصلوة یا صلوة العارفين و معراج السالكين، مقدمه، فصل ۲ با اندکی تغییر و تلخیص؛
۲۳. کنوزالحقایق، ۱۴ و مستدرک الوسائل ۲/۲۷۰؛
۲۴. بدیع الزمان فروزانفر، احادیث مثنوی، ص ۱۴-۱۵؛
۲۵. مرتضی مطهری، همان، ص ۱۴۳؛
۲۶. ابن سینا، همان، ص ۴۴۵؛
۲۷. ابن سینا، همان، ص ۴۴۶؛
۲۸. ابن سینا، همان، ص ۴۴۷؛
۲۹. ابن سینا، همان، ص ۴۵۷؛